

# مرحله انقلاب ایران

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

سازمان راه کارگر

# مرحله انقلاب ایران

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

## یاد آوری لازم در باره این نوشته

جزوه‌ای که در دست دارید، در وهله اول بعنوان یک نوشته درون تشکیلاتی و در رابطه با بحثهای درون تشکیلاتی ما در سال ۶۰ نوشته شده و از این رو با مشخصات و نواقص ناگزیری که دارد شاید برای نشر بیرونی چندان مناسب نباشد. مساله تنها از زاویه‌ای مطرح شده که در بحثهای درون تشکیلاتی مورد توجه بوده، تنها به نکاتی اشاره شده که مورد بحث بوده‌اند، و توالی منطقی بحث چندان رعایت نشده و همچنین مطلب تا حدودی به شیوه سفاهی بیان شده است، اما با این وجود، چون خط وسط کلی مواضع سازمان ما را پیرامون مرحله انقلاب ایران یا زگو میکند، نشر آن را در خارج از کشور نیز (که تقریباً هم زمان با داخل کشور صورت میگیرد) لازم میدانیم.

سازمان راه دارگر - کمیته خارج از کشور

آذر ۶۱ - دسامبر ۸۲

## فهرست مطالب

عنوان	صفحه
یاد آوری لازم در باره این نوشته	ب
I - هژمونی و دیکتاتوری	۱
II - گذار انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی	۴
III - یک تاریخچه بسیار فشرده	۷
IV - امپریالیسم، سرمایه داری و انقلاب دموکراتیک	۱۵
V - انقلاب ایران، یک انقلاب دموکراتیک و ضد سرمایه داری است	۱۸

## I - هژمونی و دیکتاتوری

هژمونی و دیکتاتوری بدون این دو کلمه از "سیاست" در معنای مارکسیست - لنینیستی آن نمی توان سردر آورد. این دو کلمه لایحه ورود به دنیای مفاهیم لنینی سیاست است. دولت، انقلاب، مبارزه طبقاتی، آزادی، استقلال، ملت، طبقه، انترناسیونالیسم و... با این دو مفهوم کلیدی قابل تبیین و تعریف هستند. هژمونی یعنی رابطه میان طبقات و نیروها در اردوی انقلاب و بنابراین هدف و هم چنین جهت صف آرائی دیکتاتوری یعنی رابطه طبقات و نیروهای اردوی انقلاب با عبقات و نیروهای اردوی ضد انقلاب و بنابراین هدف و همچنین جهت صف آرائی. بی تردید انقلاب یک جنگ است یک جنگ طبقاتی. و بنابراین مشمول قوانین عام جنگ نیز هست. عام ترین و اساسی ترین قانون پیروزی در یک جنگ چیست؟ با تکیه بر نقاط قوت نیروهای خودی وارد کردن ضربه قطعی بر نقاط ضعف دشمن. از لحاظ استراتژی نقطه قوت و ضعف در وهله اول در رابطه نیروهای درون یک اردوی متخاصم معنی پیدا می کند. بنابراین از لحاظ استراتژی یک جنگ در صورتی میتواند به پیروزی هدایت شود که در روند آن بیشترین وحدت عمل میان نیروهای خودی و بیشترین پرانندگی در میان نیروهای اردوی دشمن ایجاد گردد. استراتژی موفق یعنی بیشترین یکپارچگی و بنابراین تحریک و تمرکز هوا در مکان و زمان مساعد در طول جنگ در میان نیروهای خودی و بیشترین پرانندگی و بنابراین فقدان تحریک و عدم امکان تمرکز قوا برای نیروهای دشمن در طول جنگ. در انقلاب و مبارزه طبقاتی نیز یک استراتژی موفق یعنی تامین وحدت عمل میان نیروهای اصلی و ذخیره انقلاب و ایجاد پرانندگی میان نیروهای اصلی و ذخیره ضد انقلاب و بنابراین ایجاد بیشترین انفعال در اردوی ضد انقلاب در مراحل مختلف مبارزه طبقاتی. وحدت در اردوی انقلاب پیوند یاالتیکی

نگاهشنگی با پراندگی در اردوی صد انقلاب دارد. یکی از این دو بصورت مکانیکی و بدون تلاش برای دیگری دست یافتنی نیست. چگونه میتوان به این هدف دست یافت؟ تنها از طریق شناختن نیروهای اصلی انقلاب و دوستان واقعی آن، و از طریق شناختن دشمنان اصلی انقلاب و مخالفان آن و آنگاه تأمین یکپارچگی در میان نیروهای انقلاب و ایجاد پراندگی در میان نیروهای ضد انقلاب بر مبنای همین شناخت از خصولتها و خصوصیات نیروها. اردوی انقلاب آنگاه میتواند یکپارچه و پرتحرک باشد که دوستان واقعی (نه دوستان خیالی) را حول نیروی رهبری کنند. لایق گرد آوردن و اردوی ضد انقلاب آنگاه میتواند آشفته و منفعل باشد که اولاً از دوستان انقلاب نیروی بیست آن رانده نشده باشد، ثانیاً در میان اردوی انقلاب سنون پنجمی نداشته باشد؛ ثالثاً رهبری اردوی انقلاب نهایت لازم برای گرد آوری، اتحاد و تحریک نیروهای انقلاب را داشته باشد.

با این مقدمات روشن است که ائتلاف طبقاتی و بلوک طبقاتی سیاسی مهمترین مسئله هر انقلاب است. اما ائتلاف با بلوک طبقاتی تنها مفهومی ناظر بر عناصر تشکیل دهنده یک ائتلاف یا بلوک نیست. بلکه نحوه رابطه در درون بلوک و بنا بر این هژمونی در بلوک را نیز بیان می کند. همانطور که در شیمی عناصر واحد می توانند ترکیبهای متفاوتی بدهند، در مبارزه طبقاتی نیز عناصر یکسان می توانند بلوکهای طبقاتی گوناگون بوجود آورند. مثلاً اتحادی از طبقه کارگران و حورده بورژوازی میتواند با رهبری طبقه کارگر و یا با رهبری حورده بورژوازی تحقق یابد. در این یا آن صورت با کیفیتهای متفاوت و حتی با پدیده های ماهیتاً متفاوتی روبرو خواهیم شد. بنابراین مسئله ائتلاف و یا اتحاد و بلوک طبقاتی نمی تواند جدا از سمت گیری و هدفهای آن قابل درک باشد. بلوک، بدون رهبری بلوک معنای ارگانیک ندارد، بنابراین در درون بلوک عینیت نمی تواند قابل تحقق باشد. در انقلاب و مبارزه طبقاتی اولاً باید نیروهای انقلاب

(نیروهای اصلی و ذخیره) را شناخت و در اتحاد آنها کوشید، ثانیاً باید نیروی رهبری کننده ای را که می‌تواند ناپیروزی قطعی و در مراحل گوناگون، این اتحاد را هدایت کند، شناخت و برای تحقق رهبری آن تلاش کرد. در دوران ما انقلابهای قطعا پیروز انقلابهای هستند که با رهبری پرولتاریا صورت پذیرند. یعنی در دوران ما نه تنها انقلابات سوسیالیستی که تنها با رهبری پرولتاریا قابل حصول هستند، بلکه انقلابات موکراتیک قطعا پیروزند نیز با رهبری پرولتاریا قابل تحقق هستند، زیرا در عصر ما آن انقلاب موکراتیک قطعا پیروز میشود که مدخلی برای انقلاب سوسیالیستی باشد (در مورد این نکته در زیر توضیح خواهیم داد). و این دلیل مضامینی است که تلاش مونیست‌ها را برای تحقق هژمونی پرولتاریا در هر مبارزه طبقاتی و در هر انقلاب در عصر ما توضیح میدهد. هژمونی، هم زاد دیاکتیک دینتاتوری است. بنابراین هژمونی توضیح میدهد که چه نوع دینتاتوری می‌خواهد اعمال شود. و اگر دینتاتوری برطبق معینی اعمال می‌شود، بلافاصله میتوان هژمونی طبقه معینی را استنباط کرد. هژمونی پرولتاریا حتماً نوعی از دینتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی زمینداران و غیره را در بر خواهد داشت. در جایم که بورژوازی جزو طبقات ضدانقلابی است، اردوی انقلاب تهداد عورتی می‌تواند ضد انقلاب را در عم پشتند که پرولتاریا رهبری کننده آن باشد و مانع از عام جنگ و انقلاب (یعنی تامین بیشترین وحدت و تحرك در میان اردوی انقلاب و بیشترین پراکندگی و انفعال در اردوی ضد انقلاب) را در فیفا رعایت کند. مباحث مربوط به مرحله انقلاب، مباحثی هستند برای روشن کردن این مسائل در سطح استراتژی. مسائل مربوط به هژمونی و دینتاتوری پرولتاریا، مسائل مربوط به راههای دستیافتن به يك بلوك طبقاتی نیرومند (یعنی جامع و مانع، جمع‌کننده همه دستان انقلاب و دفع‌کننده همه دستان ضد انقلاب) که در عصر ما فقط با رهبری پرولتاریا قابل حصول است. لازم به یاد آوری است که مباحث

مربوط به مرحله انقلاب، مباحث مربوط به يك "وضعیت" سیاسی نیست، بلکه مباحثی است مربوط به بررسی روابط نیروها در يك دوره استراتژیک، که ممکن است از توالی "وضعیت" های متعددی بوجود آید. از این رو شعار اساسی مرحله انقلاب با تغییر در وضعیت سیاسی معین ضرورتاً تغییر نمی یابد. مثلاً شعار انقلاب روسیه در مرحله اول یعنی از ۱۹۰۵ تا فوریه ۱۹۱۷ سرنگونی تزارسم از طرف پرولتاریا در اتحاد با همه دهقانان و با منفرد ساختن بورژوازی بود، و در مرحله دوم یعنی از فوریه ۱۹۱۷ تا دست یافتن پرولتاریا به قدرت، سرنگونی بورژوازی از طرف پرولتاریا در اتحاد با نیمه پرولتاریا و با منفرد کردن دهقانان میانه حال بود. و میدانیم که بعد از پیروزی انقلاب وضعیتی بوجود آمد که حزب بلشویک شعار ائتلاف با دهقانان میانه حال را مطرح ساخت ولی طرح این شعار به معنی نفی ماهیت سوسیالیستی اکثر نبود. همچنین می دانیم که در انقلاب ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ (کمون پاریس) دهقانان در کنار پرولتاریا قرار نگرفتند ولی می دانیم که به این دلیل نمی توان گفت شعار اتحاد کارگران و دهقانان در این دو انقلاب نمی بایست داده شود (و می دانیم که یکی از اشتباهات کمون پاریس همین بهم ریختن مرز وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی بود) (برای رهنمود متد و لوژیک در این مورد، مقاله استالین تحت عنوان "سه شعار اساسی حزب در مسئله دهقانی پاسخ به یان - سکی "مسائل لنینیسم"، آموزنده و مفید است).

## II. گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی

از همان آغاز پیدایش مارسیسم (نیمه دوم سالهای چهل قرن گذشته) یعنی از هنگامی که پرولتاریا توانست در اروپا مبتداً به یسک نیروی سیاسی مستقل وارد عرصه مبارزه سیاسی گردید، مهمترین مسئله استراتژی انقلابی پرولتاریا (و یا دست کم یکی از مسائل



مهم آن ( چگونگی رابطه با طبقات و نیروهای بود که برای برانداختن ستم و بهره‌کشی‌های ماقبل سرمایه‌داری مبارزه می‌دند . پرولتاریا برای سوسیالیسم مبارزه میکند ، اما سوسیالیسم پیش‌شرط‌های دارد که بدون آنها قابل تحقق نیست . سوسیالیسم با برانداختن ستم سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی سرمایه‌داری قابل حصول است . اما اگر جامعه‌ای علاوه بر ستم‌های ناشی از سرمایه‌داری ، از ستم‌های ماقبل سرمایه‌داری نیز رنج می‌برد ، طبیعی است که مبارزه با ستم‌های اخیر الذرات اولویت برخوردار خواهد بود . اما برای برانداختن ستم‌های ماقبل سرمایه‌داری چه کسی باید پیشقدم شود ؟ ظاهراً بورژوازی باید برای تحقق کامل مناسباتی که نماینده اش هست ، به برانداختن بقایای سیاسی اجتماعی و اقتصادی نظامات ماقبل سرمایه‌داری اقدام کند . اما از آنجا که منطق مبارزه طبقاتی پیش از آنکه از اصل هویت تبعیت کند ، از اصل تضاد پیروی می‌کند ، بورژوازی آنگونه که باید وظیفه خود را انجام نمی‌دهد و حتی در مواردی ( مواردی که بعد از دوره خاصی از گسترش سرمایه‌داری جهانی به قاعده تبدیل میشوند ) به حفظ بقایای ماقبل سرمایه‌داری بنحوی ، خواسته یا ناخواسته رغبت نشان می‌دهد . در این جاست که همزاد دیالکتیکی و دشمن تاریخی بورژوازی ، یعنی پرولتاریا ، از آنجا که همه چیز را فقط در حرکت به پیش می‌تواند بدست آورد ، نقش اصلی را بازی میکند . پرولتاریا برای دست یافتن به سوسیالیسم ناگزیر باید پیش‌شرط‌های آنرا نیز بدست آورد ( آیا برای انجام یک وظیفه به معدهات ضروری انجام آن وظیفه نیز موظف نیستید ؟ ) و در مبارزه برای بدست آوردن پیش‌شرط‌های سوسیالیسم گاه ناگزیر است همگام با دشمن تاریخی خود ( یعنی بورژوازی ) تلاش کند ، و گاه بدون او . بنابراین در مبارزه پرولتاریا برای دست یافتن به پیش‌شرط‌های سوسیالیسم ، یکی از مهمترین مسائلی که باید روشن شود این است که آیا در این مبارزه

بورروازی با او همگام است یا نه. زیرا بدون روشن شدن این مسئله معلوم نخواهد شد ترکیب طبقاتی اردوی انقلاب چگونه است. بدون این مسئله نمی توان از استراتژی انقلاب سخنی بمان آورد. مبارزه برای پیش شرطهای سوسیالیسم بهنگامی مطرح است که اولاً پرولتاریا بعنوان يك نیروی سیاسی در عرصه سیاست وارد شده باشد و ثانیاً پیش شرطها هنوز (بعلت وجود بقایای نظامات سیاسی - اجتماعی مافیل سرمایه داری) وجود نداشته باشد. در جوامعی که پرولتاریا بعنوان يك نیروی سیاسی وجود ندارد، طبیعی است که مبارزه برای سوسیالیسم و بنابراین برای پیش شرطهای آن مطرح نمی گردد و همچنین در شرایطی که بقایای مافیل سرمایه داری (چه در زمینه سیاست و چه در زمینه اقتصاد) چیز چشمگیری نمانده باشد، پرولتاریا اگر چه بازهم وارد اتحاد طبقاتی معینی میگردد (با نیروهای که میتوانند برای تحقق سوسیالیسم متحد شوند) اما دیگر با مسئله گذار روبرو نیست. در چنین مواردی مشکلی بنام مرحله انقلاب یعنی مسئله انقلاب مداوم یا رابطه میان انقلاب و مودراتیک و انقلاب سوسیالیستی مطرح نیست. باین دلیل ساده که پرولتاریا فقط با مسئله انقلاب سوسیالیستی روبرو است. اما در جوامعی که پرولتاریا هنوز شکل نگرفته است (جوامعی که اساساً در مراحل قبل از شکل گیری قطعی طبقات هستند، مانند پاره ای جوامع افریقائی که روابط قبیله ای و نیمه قبیله ای در آنها حاکم است). مسئله گذار که در دوره پیش از انقلاب اکتبر مطرح نبود ولی اکنون مطرح است. زیرا در دوره بعد از پیروزی اکتبر حتی در جائی که پرولتاریا به معنای يك طبقه شکل گرفته وجود ندارد، پیساهدنگ انقلابی معتقد به مارسیسم - لنینیسم که مبارزه حلقه را برای از بین بردن نظامات ماقبل سرمایه داری هدایت می کنند می تواند بدون گذشتن از سرمایه داری، برای پیش شرطهای سوسیالیسم مبارزه کند. تجربه زنده بسیاری از انقلابات پیروز مند در آن، ما

گواه چنین املاتی است. بعد از ۱۹۲۱ که مغولستان توده‌ای به رهبری پیساهنگ، انقلابی مارکسیست - لنینیست در انقلاب رعایای بحر خود به پیروزی رسید و در جهت تحقق پیش‌سرطهای سوسیالیسم تلاش خود را آغاز کرد، تبار زیادی در این زمینه بدست آمده است. بنابراین در عصر ما جز در کشورهای پیشرفته سرمایه داری - پارتلاریا مستقیماً برای تحقق سوسیالیسم مبارزه می‌کند، مرحله گذار مسئله انقلاب مداوم، بنابراین مسئله مرحله انقلاب در تودین استراتژی انقلاب اهمیت زیادی دارد :

### III - يك تاريخچه بسیار فشرده

مارکسیسم از عثمان بن‌گامی که شکل گرفت، دوشید پرولتاریا را برای دست اندازی به قدرت سیاسی بسیج کند. انتخاب عنوان "مانیفست دemonیست" برای اولین سند تشکیلاتی مارکسیسم تبادلی نبود. همانطور که انگلس در مقدمه ای برای مانیفست در سالهای مشتاد مطرح میکند، او و مارکس عنوان "دemonیست" را از آن‌ها انتخاب کردند که با "سوسیالیست‌ها" مرزبندی داشته باشند. آنها می‌خواستند سنت دemonیست‌های تخیلی (از بابوف تا بلانکی) را که از طریق قبضه قدرت سیاسی به تحقق آرمانهای سوسیالیستی می‌اندیشیدند در برابر سوسیالیست‌های تخیلی (سن سیمون، فوریه اوین و دیگران) که بدون توجه به مسئله قبضه قدرت سیاسی طرحهای دور و درازی برای تحقق سوسیالیسم بهم بافته بودند، مورد حمایت قرار بدهند. بنابراین آنها حتی در انقلاب دemonیست بوژوانی (در نیمه قرن گذشته) ائتلاف پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را با خرده - بورژوازی و مسلح شدن پرولتاریا را تبلیغ می‌کردند. آنها این ائتلاف انقلابی و این نیروی مسلح توده‌ای را بعنابه اهرمی برای درهم شکستن نظامات ماقبل سرمایه داری و پیشتر از آن بعنابه اهرمی در برابر بورژوازی

در دوره بعد از سرنگونی سلطنت فنودالی، می خواستند بدست  
گیرند. آنها انقلاب دموکراتیک را در صورتی قطعاً پیروز میدانستند  
که پیشتر شرطهای سوسیالیسم فراهم آورد. و از طریق نیروی  
مسلح پرولتری می خواستند بر بورژوازی در این جهت فشار آورند  
مارکس و انگلس در این مسئله تردیدی نداشتند که پرولتاریا نیز  
می تواند برای رهبری در انقلاب دموکراتیک، تلاش کند و جامعه را  
بسوی سوسیالیسم پیش براند. اما افکار آنها در دوره انترناسیونال  
دوم بدست فراموشی سپرده شد. زیرا انترناسیونال دوم علاوه  
بر انترناسیونال اروپائی مبدل شد و بقایای ماقبل سرمایه داری در  
اروپای غربی (یعنی در کانونهای داغ سوسیال دموکراسی در آن  
هنگام) بواسطه رشد و توسعه همه جانبه سرمایه داری و از طریق  
رفرم عده‌تأ از بین رفت. و مبارزه برای انقلاب دموکراتیک و بنا بر این  
رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی به پس‌صحنه رانده شد. اپورتو—  
نیسم و اروپا مرکزی انترناسیونال دوم هر چه بیشتر فوت گرفت  
و بنا بر این همانگونه که لنین میگوید "دیوار چینی میان انقلاب  
دموکراتیک و سوسیالیستی" در تئوری های انترناسیونال دوم بر  
افراشته شد. با آغاز قرن بیستم سوسیال دموکراسی در روسیه بمتابه  
نیروی که امید انقلاب جهانی تلقی میشد، ظاهر گردید. تشکیل  
پرولتاریای رزمنده روسیه، یعنی کشوری که جمعیت اصلی آنرا دهقانان  
محروم از زمین و آزادی های بورژوائی تشکیل میداد، و ورود سرمایه—  
داری جهانی به مرحله امپریالیسم، که مسئله مستعمرات را با مسئله  
انقلاب سوسیالیستی در اروپا بنحوی سابقه ای پیوند میداد، "دیوار  
چین" میان انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی را، که تئورسین های  
انترناسیونال دوم برافراشته بودند، بهم ریخت. انقلاب مد اوم "بار  
دیگر مطرح شد. این بار لنین تئوری انقلاب مد اوم را در پرتو شرایط  
تاریخی نوین طرح می کرد و تکامل میداد. در مباحث مربوط به مرحله  
انقلاب در ۱۹۰۵، لنین روی ضرورت تلاش پرولتاریا برای تسب رهبری

در انقلاب د مودراتيك تائيد كرد . " د يكتا توري انقلابی - دارگران و دهقانان " در نظر لنين ارکان " انقلاب م مدام " است . لنين در اين دوره هنوز معتقد است که دولت انقلابی - د مودراتيك دارگران و دهقانان ، حتی در صورتی که پرولتاریا در جایگاه رهبری باشد ، در چارچوب سیاست و اقتصاد ، برای رسد و توسعه سریعتر سرمایه داری میبوسد . و از این نظر لنين در این دوره هنوز از چارچوب نوشته های ۱۸۵۰ مارکس فراتر نرفته است .

اما در آستانه انقلاب اکتبر و بعد از پیروزی اکتبر ، لنين نظریه دولت انقلابی - د مودراتيك را تامل داد : دولت انقلابی - د مودراتيك در يك جامعه سرمایه داری از طریق میدان دادن به تشکلهای آزاد و انقلابی دارگران و دهقانان ، بر فراری کنترل تولید که رگی و مسلح کردن دارگران و زحمتشان و دولتی کردن واحد های بزرگ اقتصادي ، میتواند گام بزرگی بسوی سوسیالیسم بردارد و از سرمایه داری فراتر برود . این دیگر سرمایه داری نیست ، اما هنوز سوسیالیسم هم نیست . بلکه گام بزرگی است بسوی سوسیالیسم ، گامی که اگر د مودراسی کامل حفظ شود ، دیگر عقبگرد به سرمایه داری بدون اعمال خشونت بی سابقه علیه نوده ها نمی تواند صورت گیرد . " لنين فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری را تئوریزه میدند . ( برای مطالعه در این مورد مقاله لنين با عنوان " خطر فلات و چگونگی مبارزه با آن " بسیار مفید و آموزنده است . )

لنين در این مقاله د مودرات انقلابی را کسی میداند که بنفج همه مردم و بشیوه ای انقلابی کار کند . و بنابراین تعریف د مودراسی انقلابی را بر مبنای پلاتفرم سیاسی توضیح میدهد و از آنهایی که د مودرات انقلابی را حتما با روابط سرمایه داری گره میزنند شدیداً انتقاد میدند و میگویند کسی که از سوسیالیسم بترسد دیگر در شرایط امروز نمی توان د مودرات انقلابی اثر نامید . همچنین در مسورد جوامع ماقبل سرمایه داری با طرح نر " راه رشد غیر سرمایه داری "

تئوری گذار به سوسیالیسم را تکامل می بختند. رینه این کار را  
 فیلا مارکس و انگلس با تزهائی که درباره انقلاب آینده روس داده اند  
 هموار کرده اند. در گذر دوم انترناسیونالی سوم ( انترناسیونالی  
 واحا جهانی و نه صرفا اروپائی ) لنین تزهائی خود را درباره  
 مسائل مستعمراتی اعلام می کند. راه رشد غیر سرمایه داری، راه  
 پرولتاریا را در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و عقب مانده ترسیم  
 میکند. مهمترین مسئله این است که برای دست یافتن به پیشش  
 شرطهای سوسیالیسم، لازم نیست به توسعه سریعتر سرمایه داری  
 کمک شود، بلکه میشود و باید از گسترش سرمایه داری جلوگیری شود  
 و بدون گذار از سرمایه داری بطرف سوسیالیسم پیشروی شود.

( علی رغم درك نبوغ آسای مائوتسه دون درباره اهمیت شورشهای  
 دهقانی و جنگ توده ای طولانی بر مبنای نیروی عظیم دهقانان که  
 زیر رهبری پرولتاریا به حرکت در میاید، عدم درك درست تئوری لنین  
 درباره " راه رشد غیر سرمایه داری " از طرف مائو یکی از عوامل  
 بود که در دوره بعد از پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹، نتایج  
 وحشتناکی در استراتژی ساختمان سوسیالیسم در چین بیار آورد. او  
 در ژوئیه ۱۹۴۹ در مقاله ای با عنوان " درباره دیکتاتور — — — وری  
 دموکراتیک خلق "، بورژوازی ملی را نه تنها در میان خلق، بلکه  
 در میان طبقات " دیکتاتور " در جمهوری توده ای قرار داد و بنا بر  
 این تعجب انگیز نیست اگر مائوتسه دون معتقد است که در جمهوری  
 توده ای سرمایه ملی برای يك دوره حتی امکان رشد بهتر پیدا میکند )  
 بعد از گذر دوم کمینترن ( ۱۹۲۰ ) تئوری دموکراسی توده ای  
 تماماً صیقل یافت و تکامل پیدا کرد: پرولتاریا بکمک همه طبقاتی که  
 برای برانداختن نظامات مابعد سرمایه داری و یا بغایای آنها  
 مبارزه میکنند، انقلاب دموکراتیک را پیش میبرد و پیش شرطهای  
 سوسیالیسم را فراهم میسازد و بی آنکه مجال تقویت و گسترش بیشتر  
 به سرمایه داری بدهد و یا حتی ( در جایی که سرمایه داری هنوز

سدل زگرفته است ) مجال شکل گیری به آن بدعد ، سمت سوسیالیسم  
 حرکت میدند . سرط پیروزی چنین انقلابی طبیعتاً رهبری پرولتاریا  
 است . بنابراین پرولتاریا در همه جا برای رهبری اردوی انقلاب و  
 قبضه قدرت سیاسی و سمت گیری سوسیالیستی مبارزه میکنند . انقلاب  
 دموکراتیک یعنی انقلاب هموارکننده راه سوسیالیسم . انقلاب  
 دموکراتیک پیرومند یعنی مدخل سوسیالیسم . در دوره پیش از  
 اکتبر انقلاب بورژوا - دموکراتیک اساساً برانداختن مناسبات مافیل  
 سرمایه داری را بعهده داشت . طبیعی است که چنین انقلابی  
 بصورت غیر مستقیم راه را برای سوسیالیسم هموار میساخت . زیرا  
 سرمایه داری را در وهله اول گسترش میداد و گسترش سرمایه داری در  
 تحلیل نهائی گامی است بطرف سوسیالیسم . مثلاً انقلاب ۱۹۰۵  
 روسیه ، حتی از نظر لنین چنین وظایفی داشت . یعنی در وهله  
 اول میخواست سرمایه داری را گسترش دهد . در کشورهای که ستم  
 ملی وجود داشت و کشور فاقد استقلال سیاسی بود و طبقه دیگری نیز  
 مطرح میگردد . انقلاب ملی ، یعنی رعاشی از حاکمیت یک ملت بیگانه  
 برجسته ترین نمونه انقلاب ملی را میتوان در جنگ آمریکا میان برای  
 رهانی از حاکمیت امپراتوری انگلستان مشاهده کرد . مسلم است که  
 مستعمرات انگلیر در آمریکای شمالی ( ایالات متحد امروز ) مسئله  
 دهقانی نداشتند و بنابراین انقلاب آنها برای برانداختن بهره کشی  
 فئودالی نبود . انقلاب استقلال آمریکا در اواخر قرن هیجدهم  
 برجسته ترین نمونه انقلاب ملی بود ( اما این نمونه در عین حال یک  
 نمونه استثنائی و غیر تپیک هم بود . زیرا مسئله استقلال سیاسی و  
 ستم ملی در همه جا معمولاً با مسئله دهقانی توأم بود . توأم بودن  
 مسئله ملی با مسئله دهقانی را نباید به معنای یلف بودن این دو  
 مسئله دانست وگرنه از لحاظ ثنوریک مسدلات زیادی بوجود میاید . )  
 بنابراین در دوره پیش از اکتبر انقلابات بورژوا - دموکراتیک  
 ملی نیز داشتیم . یعنی انقلاباتی که نه تنها میبایست مناسبات

نمودار را در هم بستند، بلکه می‌بایست به سبب ملی سبز پایان به  
 دهند. انقلاب در لهستان مثلاً چنین وظایفی داشت. بعد از  
 اکتبر دیگر عملاً از انقلابات بورژوا - دموکراتیک نوع کلاسیک خیر  
 نیست. یعنی معمولاً انقلابات بورژوا - دموکراتیک وظایفی نیست  
 بر عهده دارند. و جالب اینکه این انقلابات در دوره بعد از جنگ  
 جهانی دوم که مرحله از هم پاشی سیستم استعماری امپریالیسم  
 فرا رسید. حتی در بعضی از کشورهای صورت می‌گیرد که در آنها  
 هنوز حتی نمی‌توان از بورژوازی بومی بعنوان یک طبقه اجتماعی  
 سخن گفت (مانند پاره‌ای کشورهای افریقای که حتی در آنها  
 بورژوازی تجاری و در مواردی حتی بورژوازی کمپرادور نیز حضور  
 موثری ندارد)، طبیعی است که در چنین جوامعی وجه اصلی  
 استعماری انقلاب اهمیت زیادی پیدا می‌کند. این انقلابات بورژوا -  
 دموکراتیک ملی در حال حاضر در مبارزه با امپریالیسم مشرق با  
 توجهی دارند و بواسطه همین حاصلت ملی و ضد امپریالیستی،  
 پاره‌ای تئورسیست‌های رویزیونیست هم آن‌ها را "انقلاب دموکراتیک -  
 ملی" را در این کشورها، انقلابی کاملاً بورژوائی می‌دانند، بلکه  
 به صراحت یا بطور ضمنی آنها را انقلابات خرده بورژوائی می  
 دانند، و از آنجا که دوگانگی خرده بورژوازی را با نوعی اصل عدم  
 تمیز در ماهیت خرده بورژوازی توضیح می‌دهد، بنابراین "راه رشد  
 غیر سرمایه داری" را در معنای رویزیونیستی علم کرده‌اند. و بنا به  
 نظر اینها تفاوت اصلی انقلابات دموکراتیک ملی در عصر جدید با  
 انقلابات بورژوا - دموکراتیک کلاسیک در این است که انقلابات  
 دموکراتیک ملی می‌توانند تحت شرایطی سرمایه داری را دور بزنند  
 و سمت گیری سوسیالیستی داشته باشند. اما از این تز رویزیونیستی  
 که بگذریم، در دوران بعد از پیروزی اکتبر با انقلابات دموکراتیک  
 نوع جدیدی روبرو هستیم که نمی‌توان آنها را انقلابات بورژوا -  
 دموکراتیک نامید (گرچه این آشفتگی اصطلاحی تا این اواخر هنوز



دوام داشت و در پاره‌های جریانها هنوز دوام دارد ( زیرا این انقلابات بهیچ وجه در صد گسترش مناسبات سرمایه‌داری یا حفظ این مناسبات بعنوان مناسبات مسلط تولیدی نیستند. این انقلابات را "انقلابات دموکراتیک" نودهای "می نامیم. این انقلابات نه در سیاست و نه در اقتصاد به سرمایه‌داری میدان نمی دهند. زیرا در سیاست تجسم بلوکی هستند از پرولتاریا و دهقانان و خرده بورژوازی، با رهبری پرولتاریا و در اقتصاد با سرمایه‌داری فراتر میروند و یا سرمایه‌داری را دور میزنند. در هر حال غیر سرمایه‌داری هستند. (در مورد اول یعنی فراتر رفتن از سرمایه‌داری و سرمایه‌داری نبودن، به نظر لنین در "خطر فلاکت" مراجعه شود، و در مورد دوم یعنی غیر سرمایه‌داری بودن به معنای اجتناب از سرمایه‌داری به تزه‌های لنین در کتاب "گروه دوم کمینترن و همچنین به گفتگوهای لنین با رهبران حزب انقلابی خلق مغولستان مراجعه شود).

دولتهای دموکراتیک نودهای، تسلط از دیدتاتوری پرولتاریا هستند. و اگر کسی اکنون مانعیت پرولتری این دولتها را انکار کند بایستی نیمی از کشورهای سوسیالیستی را دارای دولتهای بورژوا-دموکراتیک بداند. اکنون این سؤال مطرح میگردد که آیا آنجا که پرولتاریا رهبری انقلاب دموکراتیک را بعهده دارد آیا بورژوازی (یا دیمتر بگوئیم بورژوازی ملی) جزو اردوی انقلاب بود وستان آنست؟ تردیدی نیست که قاعدتا هر جا پرولتاریا رهبری انقلاب دموکراتیک را بعهده بگیرد، بورژوازی بنا به سرشت خود نمی‌تواند شدت فاطعی در انقلاب داشته باشد. بهمین علت هم هست که در همه این انقلابات ستون فقرات انقلاب را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل میدهد. اما میزان شدت بورژوازی در اردوی انقلاب یا ضد انقلاب بستگی به درجه گسترش سرمایه‌داری، به تعادل نیروهای عیقاتی و به تعادل نیروها در سطح بین‌المللی دارد. چپ‌ش

کمونیستی در این مورد (یعنی در مورد نقش بورژوازی ملی در انقلابات مودراتیک - حواه رهبری پرولتاریا در جنبش انقلابی وجود داشته باشد یا نه) از همان نگره دوم کمیتز بدین سو تجارب زیادی بدست آورده است. و در پرتو این تجربیات حقانیت نظر لنین در نگره دوم (که معتقد بود هر قدر سرمایه داری کمتر توسعه یافته باشد، بهمان اندازه روی بورژوازی ملی بعنوان دوست انقلاب مودراتیک بیشتر مینوا حساب برد) بنحو غیره دندهای اثبات شده است. نوسانهای جنبش کمونیستی چه در جهت "چپ" چه در جهت راست، از رهنمودهای لنین، همیشه عواقب در ناک و فاجعه باری بدنبال داشته است. چه در "بعد از نگره ششم کمینترن (۲۴-۱۹۲۸)" و دوره سکتاریستی زدانفی بعد از جنگ جهانی دوم که هر نوع سمداری و ائتلاف با بورژوازی ملی طرد میشد، و چه در دوره بین کنگره پنجم و ششم کمیتز و دوره بعد از نگره بیستم حرب کمونیست اتحاد شوروی، که سمداری و ائتلاف عملایی قید و شرط با بورژوازی ملی در پیش گرفته شد. جنبش کمونیستی از درک نادرست نسبت به دوستان و دشمنان واقعی انقلاب رنج برده و صدمه دیده است و اکنون نیز می بیند. خلاصه کنیم تجارب جنبش کمونیستی و تئوری مارکسیست - لنینیستی می آموزد که پرولتاریا بایستی در دوران کنونی در راس نیروهائی که برای از بین بردن بقایای نظامات مافیل سرمایه داری مبارزه میکنند، فرارگیرد، قدرت دولتی را مهبه کند، دیکتاتوری نوع پرولتاری (د مودراسی توده های بوجود آورد و در اتحاد با ارد و گاه جهانی سوسیالیستی، به سمت سوسیالیسم حرکت کند. باین معنی که امکان گسترش بیشتر و یا حتی شکل گیری به روابط سرمایه داری ندهد. متحدین و دوستان انقلاب را در هر انقلاب مودراتیک منحصر، درجه گستردگی روابط سرمایه داری، تعادل نیروهای طبقاتی و تعادل نیروهای انقلاب و ضد انقلاب در سطح جهانی تعیین می کنند.

## II- امپریالیسم، سرمایه داری و انقلاب دموکراتیک

امپریالیسم، عالیترین مرحله سرمایه داری، یعنی مرحله سرمایه مالی است. بنابراین هر مبارزه ضد امپریالیستی بناچار مبارزه ای است علیه سرمایه داری. پس در دورانی که امپریالیسم ستون اصلی ارباب و ضد انقلاب جهانی است، در دورانی که امپریالیسم برای حفظ سلطه خود حتی در پاره ای مناطق برای حفظ بقایای نظامات ماقبل سرمایه داری می کوشد، هر مبارزه دموکراتیک (هر مبارزه ای برای برانداختن نظامات ماقبل سرمایه داری) ضرورتاً مبارزه ای است علیه امپریالیسم. به بیان دیگر در عصر امپریالیسم، عصری که امپریالیسم حامی و حافظ ارتجاع در مقیاس جهانی است، هر انقلاب دموکراتیک، هر چند برای برانداختن بقایای ماقبل سرمایه داری باشد، دست کم از لحاظ جنبه بین‌المللی و جهانی آن، انقلابی است ضد سرمایه داری. (وبه این جهت یک انقلاب دموکراتیک، طعناً پیروز در این عصر، بایستی انقلابی باشد به رهبری پرولتاریا). امپریالیسم برای حفظ سلطه خود در کشورهای مختلفه زیر سلطه با ارتجاع داخلی در هر جامعه اشتراك منافع زیادی دارد همانطور که در بالا گفته شد، بورژوازی قاعدتاً با بقایای نظامات ماقبل سرمایه داری مخالف است زیرا می خواهد مناسبات سرمایه داری را گسترش دهد، اما بورژوازی از ترس پرولتاریا، در موارد زیادی با طبقات مدافع نظامات ماقبل سرمایه داری علیه پرولتاریا و توده های مردم متحد می شود. زیرا پرولتاریا با برانداختن ستم های ماقبل سرمایه داری، برای برانداختن هر نوع ستم مبارزه می کند، در حالیکه بورژوازی با برانداختن نظامات ماقبل سرمایه داری برای دگرگونی در شکل ستم مبارزه می کند. پس می تواند قاعدتاً ترجیح میدهد به هنگامی که با مخالفان و دشمنان ستم بطور کلی روبرو میگردد، با ستمگران مدیمی (که با آنها اختلافاتی دارد) کنار

بباید و علیه نیروهای ستم ستیز، متحد شود (در این مورد به تحلیل کلاسیک مارکس و انگلس در مجموعه مقالات آنها با عنوانهای "بورژوازی و ضد انقلاب" در آلمان و "انقلاب و ضد انقلاب" در آلمان مراجعه شود) .

اگر بورژوازی در یک کشور معین چنین میل اتحاد با طبقات بهره‌کشر نظامات قبلی دارد، بورژوازی در مقیاس جهانی و در مرحله که با انقلابات پرولتری، با ازدست دادن اقتدار خود با نظام جهانی سوسیالیستی روبروست، بطریق اولی میل به اتحاد با ارتجاع ماقبل سرمایه داری دارد، از این رو امپریالیسم گرچه قاعدتاً روابط سرمایه داری را در مقیاس جهانی گسترش میدهد ولی در پاره‌های مناطق و تحت شرایط معین از گسترش حتی مناسبات سرمایه داری جلوگیری نیز میکنند . نتیجه اینکه برای مبارزه با امپریالیسم در کشورهای زیر سلطه باید دید کدام مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و کدام طبقات و نیروها در داخل یک کشور معین با امپریالیسم اشتراک منافع دارند . هر انقلاب ضد امپریالیستی در یک کشور زیر سلطه ضرورتاً در جنبه داخلی خود، انقلابی است برای درهم شکستن ارتجاع داخلی و هر انقلاب دموکراتیک در یک کشور زیر سلطه ضرورتاً در جنبه بین‌المللی خود انقلابی است ضد امپریالیستی . بنابراین یک انقلاب در یک کشور زیر سلطه نباید جنبه‌های داخلی و بین‌المللی خود را جدا از هم بنگرد، و استراتژی موفق انقلابی آنست که پیوند ارگانیک این دو جنبه را مورد تاکید قرار دهد و بر مبنای این وحدت و پیوند ارگانیک تدوین شود .

جنبه داخلی یک مبارزه ضد امپریالیستی همیشه علیه نظامات ماقبل سرمایه داری نیست و یا عدتاً چنین نیست . اگر در مواردی برای درهم شکستن سلطه امپریالیسم ضرورتاً باید فنودالیسم را درهم شکست، در مواردی دیگر برای درهم شکستن سلطه امپریالیسم باید سرمایه داری را درهم شکست . بنابراین پاره‌ای از انقلابات دموکراتیک

و ضد امپریالیستی در کشورهای زیر سلطه از لحاظ جنبه داخلی نیز ضد سرمایه‌داری هستند. بعد از جنگ دوم جهانی و تدوین اردوگاه جهانی سوسیالیستی، با حیزتر امواج جنبشهای رهائی بخش مسلسل زیر سلطه، با درهم شکستن استعمار امپریالیستی، امپریالیسم برای حفظ سلطه خود (حتی سلطه سیاسی خود) ناگزیر شد به اهرمهای اقتصادی روی آورد. از این رو در مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری (از آغاز سالهای شصت پیچید) صدور سرمایه اشغال جدیدی بحدود گرفت و ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد. در این مرحله نواستعمار پدیدار شد. در این مرحله ظاهر از استعمار خبری نیست. استعمار بی‌عنوان یک مسئله سیاسی - حقوقی از بین رفت ولی استقلال اقتصادی سیاسی غالباً بدست نیامد. نواستعمار با تکیه بر اهرمهای اقتصادی سیاسی جای استعمار قدیم را گرفت. امپریالیسم در عقب نشینی در برابر نیروهای انقلاب جهانی ناگزیر شد بدمک اهرمهای اقتصادی متحدین خود را در این کشورها تهویت کند. پیوند ارتجاع داخلی در هر یک از این کشورها با امپریالیسم جهانی هر چه بیشتر حاصلت ارگانیک و اقتصادی پیدا کرد. در چنین شرایطی دیگر هیچ انقلاب صرفاً ملی (یعنی فقط برای بیرون راندن خارجی) معنائی ندارد. در چنین شرایطی مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای زیر سلطه هر چه بیشتر گسترش یافت. در چنین شرایطی مبارزه با امپریالیسم در مناطق هر چه بیشتری، مبارزه‌ای شد علیه سرمایه‌داری (نه نظامات ماقبل سرمایه‌داری). پس در چنین کشورهاست بورژوازی ملی دیگر نمی‌توانست دوست انقلاب باشد و در جایی که سرمایه‌داری بمنابیه مناسبات تولید مسلط پدیدار میگردد بورژوازی در کنار بورژوازی جهانی (امپریالیسم) می‌ایستد و دیگر نمی‌توان از حاصلت ضد امپریالیست (یعنی ملی) آن سخنی بمبان آورد. در چنین مواردی هر نوع توهم در باره دوستی بورژوازی "ملی" با انقلاب، یعنی یک توهم در باره استراتژی انقلاب، البته نباید

مراومش کرد که تبدیل سرمایه داری به مناسبات مسلط تولید، هر چند عامل مهم و یا حتی مهمترین عامل در روی آوردن بورژوازی به ضد انقلاب است، ولی تنها عامل نیست. بلکه تعادل نیروهای طبقاتی در داخل کشور و عوامل بین المللی نیز در این مورد تاثیر دارند. بنابراین هر جابه سرمایه داری بعنوان مناسبات تولید مطرح باشد نمی توان بدون توجه به عوامل دیگر منطقاً نتیجه گرفت که بورژوازی "ملی" (که معمولاً بورژوازی متوسط نیز هست) از تمام مراحل انقلاب دموکراتیک در کنار امپریالیسم فرار دارد. گرچه منطقاً میتوان نتیجه گرفت که عیار ضد انقلابی در موضع بورژوازی "ملی" افزایش یافته است.

### ۳- انقلاب ایران، یک انقلاب دموکراتیک و ضد سرمایه داری است

بعد از این معدمات مطول، به نتیجه گیری می رسیم:

مشخصات جامعه ما بکلی ترین و فسرده ترین بیان به شرح زیر است:

۱- نظام مسلط اقتصادی در این کشور سرمایه داری است.

سرمایه داری نظام مسلط بهره کشی در این کشور و پایه اصلی وابستگی ایران به امپریالیسم جهانی است. وابستگی ایران سرفتنظر از آینده کشور از لحاظ سیاسی مستعمل باشد یا نه، ریشه در نظام مسلط بهره کشی در این کشور دارد. بنابراین تا زمانی که سرمایه داری پمنا به نظام مسلط تولیدی در ایران از بین نرفته است، کشور ما نخواهد توانست خود را از وابستگی بطور کامل برهنه کند (ما به حق در این مورد روی "وابستگی تاریخی - تولیدی" تاکید کرده ایم).

۲- وابستگی اقتصادی ایران به حوزه نفوذ سرمایه مالی جهانی موجب شده است که سرمایه داری به نحو خاصی در ایران گسترش یابد. در اقتصاد سرمایه داری روابط مابین سرمایه داری

تولید (بمابه روابط مسلط) متلاشی شده است ولی مناسب با آن  
 بخش مولد اقتصادی رشد نیافته است. گسترش بی تناسب بخشهای  
 خدمات و لایه های غیر مولد که غالباً در حاشیه اقتصاد تولیدی  
 قرار دارند، بخش قابل توجهی از جمعیت جامعه را در عین حال  
 به شدت به فقر و فلاکت کشیده است، ولی از دست یافتن به هویت  
 طبقاتی پرولتاریائی نیز محروم ساخته است. این بخشهای جمعیت  
 در عین حال که با سرمایه داری و طبقات دارا دشمنی دارد، از  
 مواضع انقلابی پرولتاریا نیز فایده دارند. خرده بورژوازی شهرو  
 روستا که به شدت خانه حراب شده ولی در تولید جامعه جدید داملا  
 جذب نشده است که با نظام نوین هم ساز باشد.

۲- نقش اقتصاد نفت موجب شده است که از جهت خصلتهای  
 مربوط به عدم تناسب میان بخشهای مولد و غیر مولد اقتصاد (خصلت  
 های ناشی از وابستگی در توسعه سرمایه داری) تشدید شود  
 بخشهای انگلی در اقتصاد و جامعه ما گسترش هر چه بیشتری داشته  
 باشد، و از جهت دیگر نقش بخش دولتی بنحو بسیار چشم گیری در  
 اقتصاد ایران افزایش یابد. اقتصاد نفت از سوئی اقتصاد ایران را  
 بصورت يك اقتصاد انگلی (که در آن سهم صنعت و کشاورزی سهم  
 نفت و سهم خدمات از سوئی و سهم بخش تولیدی (بخش اشتغال)  
 نسبت به بخش مصرفی (بخش لا) از سوی دیگر رشد کمتری دارد) در  
 آورده است و از سوی دیگر بطور بالقوه قدرت تحرك و بسیج مالی  
 و اعتباری عظیمی است که میتواند با قدرت گیری يك دولت انقلابی،  
 اقتصاد ما را با سرعت زیادی در جهت بازسازی سوسیالیستی بسیج  
 کند. اقتصاد نفت و سهم آن در تولید ملی ایران قدرت عظیمی را  
 در دست دولت متمرکز کرده است. بنابراین در ایران بخش فابریل  
 توجهی از آنچه سرمایه بزرگ نامیده میشود، حتی در دوره سلطنت،  
 متمرکز در دست سرمایه داران حسوسی نبود. این ویژگی اقتصاد  
 ایران باعث شده است که در کشور ما سرمایه داری دولتی از خیلی

پیشتر ( در معایسه با سرمایه داری های زیر سلطه ) نقش بیشتری داشته باشد . فیضه قدرت دولتی از طرف يك بلوك انقلابی پرهیزی پرولتاریا ، امدانات عظیمی از لحاظ مالی و اقتصادی ، برای بازسازی و سمت دهی جامعه در اختیار دولت قرار میدهند . بالعکس در صورتی که قدرت سیاسی در دست بورژوازی و یا عناصر طرفدار امپریالیسم باشد ، آنها قدرت مالی عظیمی در جهت ضد ایست جامعه در راستای مطلوب امپریالیسم و سرمایه داری جهانی دارند .

۴ - بعد از انقلاب بهمن نقش دولت در اقتصاد ملی نسبت به دوره قبل باز هم افزایش بیشتری یافته است . اکنون به جهرات میتوان گفت که در کشور ما نوعی سرمایه داری دولتی غلبه دارد و طبیعی است که این مساله نمی تواند در برنامه دمونیستهاود ربرنامه انقلاب ایران مورد بی توجهی باشد . این امر موجب می شود کمسه مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و متحدان او علیه سرمایه داری و امپریالیسم از پاوهای ویژگی ها برخوردار باشد . باید توجه کنیم که نسخه برداری از ارزیابی های جنبش دمونیستی در سرچهل سال پیش در سرمایه داری دولتی چنین اهمیتی را نداشت ، و غفلت از ارزیابی ویژگی های کنونی اقتصاد ایران بسیار گمراه کننده و انتزاع باقی و کلی گوئی خواهد بود . در شرایطی که سرمایه داری دولتی چنین نقش تعیین کننده ای در اقتصاد ملی داشته باشد ، اهمیت مبارزه با رزیمی که این چنین ارباب اقتصاد جامعه است بنحوی بی سایقه ای یا لامیرود و در تاکتیکهای پرولتاریا اثر میگذارد . (مثلا مراجعه شود به گفته لنین در "حظر فلات و ... " درباره نهر سرمایه داری انحصاری دولتی ، پهنگامیکه قدرت سیاسی در دست نیروهای ارتجاعی باشد)

۵ - سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی ایران بنا به آمار بانک مرزی (سال ۵۵)  $9/5$  درصد بوده ، مسلم است که در چند سال گذشته این نسبت از طریق افزایش تولید در کشاورزی بالا برفته است . در حالیکه جمعیت روستایی ما در عهدنا از کشاورزی ارتجعا ق



میکنند حدود ۵۱ درصد جمعیت کل کشور (۱۹ میلیون نفر) است. میدانیم که دهقانان کم زمین و بی زمین اکثریت جمعیت دهقانی را تشکیل میدهند. ۳۴ درصد دهقانان یعنی حدود ۶/۵ میلیون نفر فاقد هرگونه زمین هستند، و ۳۰ درصد از کل جمعیت دهقانی را دهقانان کم زمین تشکیل میدهند که ۴/۵ درصد زمینها را در اختیار دارند. ولی زمین بتنهائی نمیتواند دردی از دهقانان را دوا کند، زیرا در مناسبات سرمایه داری وسائل تولید دیگر، به نقشر اساسی دارند در اختیار دهقانان نیستند و در ایران ما (در غالب مناطق) مخصوصا چنین نبوده و نیست. زیرا در موارد زیادی زمین بدون آب و فسات ارزشی نداشته است و میدانیم که در شرایط امروز، آب و فسات یعنی اعتبار و سرمایه. نتیجه اینکه اکثریت جمعیت روستای ایران در صورتی نمیتوانند از فقر فلج کننده رها شوند و به نیروی مولد عظیم تبدیل شوند که دولت معدرات کشاورزی را از دست مالکان و سرمایه داران خارج کند. کشاورزی ایران نه تنها از طریق ایجاد واحدهای تولیدی بزرگ (تعاونی دهقانی) باید نجات یابد، بلکه از طریق سوسیالیزه کردن سرمایه بزرگ (یعنی سیستم بانکی و صنایع ایران) بایستی احیا گردد. (در چند منطقه کشور مانند آذربایجان غربی، سیستان و بلوچستان، هرمزگان، بویر احمد و کهگیلویه و سمنان اضافه جمعیت وجود دارد. یعنی با مصادره زمینهای زمین داران نیز به تنهائی نمی توان مسئله دهقانی را در این مناطق حل کرد. در مجموع در کل کشور ۲۰/۴ درصد زمینها را زمین داران بزرگ (یعنی کسانی که بیش از ۵۰ هکتار زمین دارند در اختیار دارند که جمعا ۶۶٪ درصد جمعیت روستائی را تشکیل میدهند. دهقانان حرده پا و میانه حال (که رویهم رفته ۲۵/۵ درصد جمعیت روستائی را تشکیل میدهند) در مجموع ۷۵ درصد زمینها را در اختیار دارند. بنابراین میتوان نتیجه گرفت که تنها با مصادره زمینهای بزرگ نمیتوان به ویرانی کشاورزی ایران پایان داد).

۱- سنت و وابستگی اقتصاد ایران ایجاب میکند که اهرمهای اساسی اقتصاد بلافاصله در اختیار دولت قرار گیرد. همانطور که تجربه انقلاب ارمال ۵۶ به بعد نشان داده است که کوچکترین نشان سیاسی و یا تعلل در برنامه ریزی اقتصادی را که تنفس کاهنده بر دست سرمایه جهانی است به خفگان می‌دشاند و موجب بیداری و فلات و تورم و خانه خرابی میگردد. پرولتاریا در راسیک بلسوک انقلابی وقتی قدرت را قبضه کند و یا هر دولت انقلابی (حتی غیر پرولتاریا) مثل مباحثین خلق) در صورتی که قدرت سیاسی را قبضه کند بنا به این ویژگی های اقتصاد ناگزیر است بلافاصله و بدون هیچ تردید تمام اهرمهای اصلی اقتصاد را در دست دولت متمرکز کند. به بیان دیگر در یک سرمایه داری وابسته انقلاب در صورتی که در پیشروی بسوز سوسیالیسم نزدیک ندهد تا بودی آن حتمی است (باز در این مورد هم تجربه کوبا و هم تجربه فاجعه بارشیلین بسیار در حیرت محض است) برای رهائی از این بن بست دو راه حل وجود دارد: اول راه حلی که خود را ظاهر انقلابی مینمایاند و حقیقتاً یک راه حل خیالی و کاملاً ارتجاعی است و آن این است که بسیاری رهائی از وابستگی به کشاورزی پناه ببریم و به صنایع کوچک. ایمن همان انگوی پولپوتیسیم است که عواقب فاجعه بار بدنبال آورد و تاکنون چنینی این راه را تا حدی با نوعی غریزه ارتجاعی طی کرده است. راه دوم، این است که صنایع بزرگ را بی آنکه متلاشی کنیم در جهت تولید کالاهای تولیدی تجدید سازمان بدهیم. ایمن راه حل یک راه - سرمایه‌الیستی و تنها راه حل موجود است. واقعیت این است که اگر انقلاب ایران واحد خانی مانند ایران ناسیونال را تضعیل کنند که منس است حتی با پروژه های صنعتی ایران رودر رو گردد و معلوم نیست عواقب چنین چیزی چه خواهد بود. اما برای تقویت صنایع کوچک تولیدی بهتر است سرمایه داری را در دست بگیریم و به

سمت سوسیالیسم حرکت دند .

۷- لایه های وسیع خانه خراب در شهر های ایران که در نتیجه متلاشی شدن تولید کوچک از طریق سرمایه مالی، در وضع بسیار بدی بسر میبرند و بخش قابل توجهی از جمعیت فعال کشور که در بورژوازی غول آسای موجود جذب شده اند، که همیشه از تورم و فشار برد آمد های ثابت رنج می برند، فقط از طریق حرکت قاطع در جهت سوسیالیسم میتواند از وضع اسف بار کنونی رهائی یابد سوسیالیزه کردن مواضع استرترتیک اقتصاد در ایران امروز نه تنها به بخش وسیعی از لایه های خرده بورژوازی صدمه نمی زند، بلکه مسلماً وضع آنها را بهبود می بخشد . بنابراین دلیلی وجود ندارد که حرکت بطرف سوسیالیسم مورد مخالفت اکثریت لایه هائی باشد که خرده بورژوازی نامیده میشوند . آنها می توانند از سوسیالییزه کردن اقتصاد نفع ببرند .

۸- انقلاب ضد سرمایه داری در ایران به معنای مصادره واحد های اقتصادی کوچک و حتی در مواردی متوسط متعلق به بورژوازی نیست . به بیان دیگر انقلاب علیه سرمایه بزرگو سوسیالییزه کردن آن به هیچ وجه به معنای سوسیالییزه کردن سرمایه متوسط و کوچک نیست و حتی میتوان به جرات گفت که ( اگر حتی مسئله را از جنبه صرفاً اقتصادی نیز نگاه کنیم ) سوسیالییزه کردن سرمایه متوسط و کوچک، اقتصاد و انقلاب ایران را دچار خفقان میکنند این به معنای آن است که بورژوازی متوسط اگر چه یک نیروی ضد انقلاب است، ولی با وجود این در گامهای نخستین بازسازی اقتصاد ایران، از لحاظ اقتصادی متلاشی نمی شود . پرولتاریا اگر مواضع استرترتیک اقتصاد و تولید را در دست داشته باشد، نیازی به درهم شکستن آنی دلالت سرمایه در همه گوشه و کنار ظلم و اقتصاد ندارد . برای بعضی از رفقا ممکن است این تناقض آمیز بنماید . ولی حقیقت این است که سوسیالیسم به معنای از بین

رفتن تمام تولید بورژوازی نیست، بلکه در گامهای اول به معنای  
 قیصره مواضع تولیدی اقتصاد بورژوازی است. به یاد بیاوریم که حتی  
 بعد از انتیبرسوسالیستی در سوروی طرح "نپ" اجرا شده است.

۹ - از لحاظ تعادل نیروهای طبقاتی وضع جامعه ما چنین  
 است: پرولتاریای ایران سنت انقلابی و مبارزه سیاسی مستقل،  
 طولانی و پیگیر ندارد. بسیاری از دارگران ما، حتی دارگران  
 صنعتی ما، دارگزان نسل اول هستند. تراکم نسبی در واحدهای  
 بزرگ نسبت به کل جمعیت پرولتاریا پائین است. جنبش کمونیستی  
 نیرومندی که پرولتاریا را بعور بالفعل سازمان دهد حضور ندارد  
 ایران نشوری است که حربه بورژوازی در آن موج میزند، در روستا  
 و در شهر، حربه بورژوازی ایران همانطور که گفته شد، خانه خراب  
 نا امید و ضد سرمایه بزرگ است. ولی بخشهای گوناگون آن به  
 علت ویژگی های رشد سرمایه داری در ایران، از لحاظ سیاسی  
 هنوز مواضع حربه بورژوازی عقب مانده و با بهتر بگوئیم تنگ نظری  
 و واپسگرایی تولید کننده کوچک را با خود دارند. و بنابراین به  
 آسانی به هزمونی پرولتری کردن نمی گذارد. لایه های وسیعی از  
 خرده بورژوازی ایران را از لحاظ اقتصادی باید نیمه پرولتاریا  
 نامید. ولی از لحاظ سیاسی همچنان خرده بورژوا هستند.

حشمتکین از سرمایه بزرگ، اما عقب مانده و بدون درکی از افقهای  
 سوسالیسم. خرده بورژوازی جدید و وضع بهتری دارد. ضدیت  
 آن با نظام موجود متعادل تر و ملایم تر از خرده بورژوازی خانه  
 خراب در شهر و روستا است. حواهان دموکراسی است تا  
 بتواند وضع خود را در افقهای محدودی بهبود بخشند در  
 چنین وضعی این لایه بشدت پذیرای هزمونی بورژوازی لیبرال  
 میتواند باشند. مخصوصا اگر پرولتاریا نتواند سازماندهی نیرومند  
 و حضور سیاسی قوی داشته باشد. بورژوازی متوسط لیبرال در  
 ائتلاف با خرده بورژوازی جدید میتواند بلوکی تشکیل دهد که

جلوی انارسیسم ویرانگر حربه بورژوازی خانه حراب ( سنتی ) را سد  
 دند و حربه بورژوازی سنتی ، این افتار سرگردانی که همچون  
 سحابیها میمانند ( در فرا راز خود ولی همچنان اسیر در چنگال  
 تنگ نصریهای تاریخی خود ) واقعا بجای صدمت با سرمایه بزرگ  
 با تعدن موجود در افتاده است . حوادث سه سال گذشته ایران  
 مخصوصا حوادث یکسال گذشته را که دو بخش حربه بورژوازی ، د و  
 بخش متخاصم جامعه ما را هدایت کرده اند ، فقط در رابعه با این  
 وضع میتوان توضیح داد . نتیجه اینده بخشهای مختلف حربه بورژوازی  
 درست به دلیل اینده وضع فلاکت بار و متزلزلی دارند ( چه جدید و  
 چه سنتی ) ، محافظه داری های خاصی دارد ( هر دوام بصورتی )  
 اینها در سیاست میتوانند پیوند های ارتجاعی با نیروهای ارتجاعی  
 داشته باشند و دارند ( حربه بورژوازی جدید ممکن است زیر  
 فشار ارتجاع رژیم اسلامی به تسلیم در مقابل ارتجاع سرمایه بزرگ  
 تن در دهد و از یک حکومت سرمایه بزرگ و جانب دار امپریالیسم  
 حمایت کند و حربه بورژوازی سنتی و بخشی از لایه های خانه  
 حراب آن هم اکنون در مقابل حرکت انقلابی اکثریت زحمتکشان ، از  
 رژیم حمینی حمایت میکند ) . اینها میتوانند در مراحل مختلف بازوی  
 ضد انقلاب در برابر پرولتاریا باشند ، ولی طبقاتی نیستند که در بهره  
 کشی نظام موجود و ادامه سرمایه داری منافع واقعی داشته  
 باشند . درك این مطلب کلید اصلی محضلات سیاسی ایران است .  
 با برخورد يك جانبه با حربه بورژوازی ، سقوط ما به اپورتو نیسم  
 راست و یا چپ حتمی است .

با این تفصیل پرولتاریای ایران ، برای دستیابی به قدرت  
 سیاسی ، نمی تواند از لایه های وسیع خرده بورژوازی فاصله بگیرد و  
 تنها در اتحاد با نیمه پرولتاریا به قدرت برسد . پرولتاریای ایران  
 در يك مبارزه علیه سرمایه داری جهانی و امپریالیسم ( چیزی که از  
 لحاظ ژئوپلیتیک و موقعیت بین المللی کشور ما اهمیت ویژه ای پیدا

(بسیار) بگیر خواهد شد. این مبارزه اگر چه در وجه اقتصادی  
 سرچی آن اساساً یک مبارزه ضد سرمایه داری است، اما نمی تواند  
 بر توجه به بحران ملاحظه از اجتماعیت کشور پیشتر برود.  
 بنابراین اندرز ایران یک انقلاب دموکراتیک است نه یک انقلاب  
 سوسیالیستی. یعنی انقلاب ایران تنها به وسیله پرولتاریا و نیمه  
 پرولتاریا نمی تواند پیشتر برود. بنابراین ما باید تا می توانیم  
 خرده بورژوازی را بطرف خود بنشانیم و اگر در تلاش خود ناموفق  
 شویم، دشمنان ما را سرمایه داری داخلی و جهانی و همچنین  
 (زیرا) تارک قرون وسطای) خرده بورژوازی را به حال خود رها  
 نخواهد کرد. بلکه به طرف خودشان خواهند گشتید. طب بندی  
 عیناً در ایران (در وجه مختلف آن، یعنی از لحاظ اقتصادی  
 سیاسی، اجتماعی و آیدئولوژیک) آنچنان پیشرفته نیست که دو  
 طب اصلی جامعه (بورژوازی و پرولتاریا) در نبرد سرنوشت ساز  
 وارد شود و انتشار داشته باشند که لایه های میانی نقش نیمچه  
 ناساچی را داشته باشند. انقلاب سوسیالیستی ایران از طریق  
 یک انقلاب دموکراتیک توده ای می تواند و باید بلافاصله آغاز  
 گردد. انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در کشور ما  
 مانند اکثر کشورهای سرمایه داری زیر سلطه بنحو تفکیک ناپذیری  
 باهم دیگر پیوند خورده است. نادیده گرفتن این حقیقت عواقب  
 فاجعه باری به دنبال می آورد. اما مجموعه عوامل اقتصادی و سیاسی  
 معادل معینی از نیروها را بوجود می آورد، که تنها پرولتاریا و نیمه  
 پرولتاریا نمی تواند انقلاب را آغاز کنند. به بیان دیگر اشرار میانی  
 جامعه آنچنان وزنی دارند که دو طب ارضی جامعه (پرولتاریا  
 و بورژوازی) خود را ناگزیر می بینند برای پیروزی در اتحاد با  
 آنها بدست. و پرولتاریا اگر در این نوسر سکت بخورد و بورژوازی  
 سعادت خرده بورژوازی را از پرولتاریا جدا کند و یا بطرف خود  
 بکشد، انقلاب در کشور خواهد شکست. بنابراین شعار انقلاب

سوسیالیستی در کشور ما یعنی دشمنان پرولتاریا به انزوا، انزوائی که  
به ناچار قدرت مانور بورژوازی را در جلب حمایت مردم بسوزر وازی  
افزایش خواهد داد .

www.iran-archive.com

تکثیر از: سازمان راه‌کارگر - کمیته خارج از کشور  
آدرس پستی

I. BERLIN 65  
Postfach 650226

بها معادل ۱/۸ مارک آلمان فدرال